

سیری در آثار ژان لاهور

بابک خلعتبری (استادیار گروه زبان و ادبیات فرانسه دانشگاه شهید بهشتی)

در قرن نوزدهم همزمان با نُضج مطالعات تطبیقی و اوج استعمار، متفکری در فرانسه به ظهور می‌رسد که حرفهٔ اصلیش نویسندگی نیست اما از این جهت که پیش‌ساخته‌های پذیرفته‌شدهٔ فرهنگ اروپایی آن زمان را به زیر سؤال می‌برد، جلب توجه می‌کند. وی این موضعگیری را با انتخاب نام مستعار ژان لاهور* نمایان می‌سازد، چراکه نظر خود را با اندیشه‌هایی شرقی که در فلسفه‌های هندی و آثار برخی شاعران ایرانی بیان شده‌اند نزدیک می‌یابد.

این چهرهٔ ممتاز، بر اثر اتفاقاتی که در زندگی رخ داد، هیچ‌گاه نخواسته است به مشرق‌زمین سفر کند یا هیچ‌یک از زبان‌های شرقی را بیاموزد. بدین‌قرار، وی هیچ‌گاه در تماس مستقیم با فرهنگ شرقی نبوده و، صرفاً از طریق متون ترجمه‌شده با اندیشه‌های شرقی آشنا شده است.

ژان لاهور، در حوزهٔ ادبیات و فلسفه، فراورده‌های شرقی به‌ویژه هندی را بردست‌آورد غربی رجحان می‌داد و اشعار والمیکی هندی را از اشعار هُمر برتر می‌شمرد. وی یگانه نویسندهٔ فرانسوی قرن نوزدهم است که به دریافت درستی از اندیشه‌های

* نام اصلی او هائری کازالیس بود.

شرقی نایل شد. نویسندگان و هنرمندان همعصر و هم‌میهن او از مشرق‌زمین دریافتی سطحی داشتند. آن زمان، اروپائیان به‌تازگی به اهمیت مقایسه خود با دیگران برای شناخت بهتر خود پی برده بودند در حالی که برای خود مرکزیت و مرجعیت فکری قایل بودند. در عین حال، نیچه اعلام کرده بود که قرن نوزدهم قرن مقایسه است.

آزادی اندیشه و، در پی آن، آزادی عمل در همه شئون زندگی ژان لاهور به‌خصوص در آثار مکتوبش نمودار است. وی، در تتبعات خود، آنچه به اندیشه خویش نزدیک یافته برگزیده است. از این رو، آثارش، در حالات بسیاری، التقاطی به نظر می‌رسد.

ژان لاهور، به لحاظ نگرش فلسفی کنجکاو و تحلیل‌گرا که در آثارش بازتاب یافته، شاعر-فیلسوف و عارف مشرب شناخته شده است. فلسفه غایت سلوک او نیست. وی جویای رازهای هستی، عشق، عرفان، و حقیقت است و در ظواهر و حوادث متوقف نمی‌شود. همچنین حاصل اندیشه‌هایش نظریه‌پردازی نیست بلکه در زندگی عملی او جلوه‌گر می‌شود. او برای مایه‌های فکری آثار خود بسی بیش از جنبه ادبی صرف آنها ارزش قایل است (LAHOR, 1909, p. 11). وی، در اشعار خود، دلبسته اندیشه‌ها و تخیلات شاعرانه است و اسیر لفاظی‌ها و بازی‌های آن نمی‌شود.

نمایاندن جنبه‌های شناخت اثر، به قول نیچه، بدون شناخت کسی که در پس پشت آن پنهان است میسر نیست. برای شناخت اندیشه و عرفان ژان لاهور و رنگ و بوی شرقی آن، سیری در آثار ادبی او که مظهر زیبای آزادی اندیشه و سلوک اویند همچنین احوال و مکتوباتش ضروری است.

پدر هانری پروتستان و مادرش کاتولیک بود، و، آنچنان‌که مرسوم خانواده‌های فرانسوی است، تربیت مذهبی او را مادر بر عهده داشت. مادر، از بیم آنکه فرزندش به تأثیر عقاید مادّی‌گرایانه شایع در قرن نوزدهم به بیراهه رود، وی را از تحصیل در رشته پزشکی بازداشت و پدر او را به تحصیل در رشته حقوق ترغیب کرد. وی پس از درگذشت مادر بود که به تحصیل در رشته پزشکی روی آورد و، مدتی پس از آن، از هر دو مذهب کاتولیک و پروتستان روی گرداند هرچند همچنان ستایشگر هنر به کاررفته در کلیساها باقی ماند (LAWRENCE, p. 48). او، در عین حال، به خلاف شاعر معاصرش،

لوکنت دولیل^۱ که در اشعارش مایه‌های شرقی راه یافته، هرگز از مبانی دینی روی برنتافت و نیاز به ایمان دینی در روی به جا ماند. او، در مدرسه، شاگرد کوشایی بود اما به یادگیری زبان‌های یونانی و لاتین تن نداد و با آثار کلاسیک آن زبان‌ها از طریق ترجمه‌هاشان آشنا شد. کنار گذاشتن هر دو مذهب خانوادگی همچنین کم‌اعتنائی او به زبان‌های باستانی را می‌توان در حکمِ نفیِ دو پایه فرهنگ اروپائی شمرد.

هانری کازالیس از همان زمان تحصیل در دبیرستان شعر می‌سرود و سروده‌هایش را برای دوستانش می‌خواند (Ibid, p. 23). از دوستان ایام جوانیش شاعر معروف فرانسوی، استفان مالارمه^۲ است. مکاتبات این دو، به‌خصوص از این نظر که نمودار دو بینش کاملاً متفاوت درباره آفرینش ادبی‌اند، بسیار جالب است. در همین اوان، هانری کازالیس با دختری انگلیسی آشنا شد که بعدها در اشعار ژان لاهور نام اسپراتا گرفت که چشمان آبی او در اشعار شاعر یادآور بیکرانگی دریاست. شش سال پس از این آشنایی، هانری کازالیس، که معشوقه بیشتر دروئی‌ها و در اشعارش جایگیر شده بود تا در واقعیت، به رابطه‌شان پایان داد.

هانری کازالیس، نخستین بار در سن بیست سالگی، شعری به نام «مری مسحورکننده» منتشر کرد که حاوی چند واژه فارسی است و، در واقع، ادای احترامی است به ژوزف مری^۳ که، در آثارش، مضمون‌های شرقی به کار می‌برد (Ibid, p. 25). این نخستین نشانه از آشنائی هانری کازالیس با مضامین شرقی است بسی پیش از آنکه نام مستعار ژان لاهور را برگزیند. وی، سپس در سن بیست و پنج سالگی، با نقاشی به نام هانری رنیو^۴ آشنا شد. این نقاش، در جست‌وجوی شگفتی‌های بیشتر، در اسپانیا و ایتالیا اقامت کرده بود. وی، در سال ۱۸۶۹، به کازالیس می‌نویسد: «رُم فقط با شمع روشن شده است. اکنون آفتاب روشن‌تری برای ما لازم است. باید، پس از این، به سوی افریقا و مشرق‌زمین برویم» (Ibid, p. 118). اینان متعلق به نسلی از نویسندگان و هنرمندان اروپائی بودند که به رؤیای آفتاب‌های درخشان‌تر و آسمان‌های آبی‌تر نظر داشتند و «در تمدن اروپائی جاذبه چندانی

1) Leconte de Lisle

2) Mallarmé

3) Joseph Méry

4) Henri Regnault

نمی‌یافتند. آنان به رؤیای سرزمین‌های زرخیزی دل سپرده بودند که با دنیای خودشان متفاوت و از آن دل‌بایتر باشد (GAUTIER, 1966, p. 18) و صرف نام برخی سرزمین‌ها، به وجدشان می‌آورد» (NERVAL, 1961, p. 18). هانری رنیو نخستین بار کازالیس را از هندوستان باخبر ساخت و این دو، به همراه جوانی امریکائی به نام بروستر^۵، تصمیم گرفتند به هند سفر کنند. قرار بر این شد که رنیو زبان هندوستانی بیاموزد و بروستر فارسی و هانری کازالیس ادبیات و فلسفه‌های هندی. اما رنیو، در جنگ فرانسه و پروس به سال ۱۸۷۱، کشته شد. هانری کازالیس، پیش از آشنائی با رنیو، طی اقامتی یک ساله در شهر استراسبورگ - ظاهراً برای آماده کردن پایان‌نامه دکتری در رشته حقوق اما، در واقع، به قصد دور شدن از محیط پاریس و خلوت گزیدن برای مطالعه - با فلسفه‌های آلمانی و ادبیات فارسی و هندی از طریق ترجمه آنها آشنا شده بود.

در اینجا، با نویسنده‌ای سروکار داریم که نگاه ژرف او به شناخت خود معطوف است. این گرایش، چنانکه خواهیم دید، مقدمه‌ای شد، به قول فروم، برای دوست داشتن خود سپس دوست داشتن دیگران که لازمه آزادی اندیشه است. اما کازالیس، پس از درگذشت دوستش، از ادبیات و فلسفه‌های آلمانی بیزار شد (LAHOR, 1909, p. 24) و از آن پس، هرگز به مشرق‌زمین سفر نکرد؛ اما تا پایان عمر، از مطالعه و تفحص درباره ادبیات و فلسفه‌های هندی و ایرانی باز نماند و نخستین تاریخ ادبیات هندو به زبان فرانسه (LAHOR 1888) را تألیف کرد.

اشعار هانری کازالیس تراوش آزاد ذهنی است خواستار مصور ساختن اندیشه‌هایش در آنها. شعر، در نظر او، وسیله است نه هدف. مالارمه، شاعر معروف و دوست دوره جوانی لاهور، به او می‌نویسد که گاهی سه روز روی یک سطر شعر کار می‌کند و از او می‌خواهد روی اشعارش بیشتر کار کند. مالارمه نثر لاهور را بر شعرش رجحان می‌داد. لاهور به مالارمه می‌نویسد: «اینها اندیشه‌های من‌اند، من همان‌گونه می‌اندیشم که زندگی می‌کنم. چه زیبا باشند چه نازیبا، چیزی از آنها را عوض نخواهم کرد» (LAWRENCE, 1972, p. 52). آنچه آماج انتقاد مالارمه است نه رؤیایپردازی شاعر که هنر اوست.

کازالیس، پیش از آشنائی با ادبیات و فلسفه‌های شرقی، نام مستعار ژان کاسلی را برگزیده بود. وی، در یکی از آثارش که با همین نام چاپ شده، عامل اصلی آفرینش ادبی را الهام و شهود می‌شناسد و می‌گوید: «در ما چیزی است درنیافتنی و آن راز الهام و شهود است، راز قلب ماست. حال آنکه این راز، که برخی از متفکران آن را ثابت و تغییرناپذیر می‌خوانند، برای روح ما، سرچشمه نامرئی زندگی است، همچنان‌که خداوند برای طبیعت.» (Gaseli, 1865, p. 128)

ژان لاهور، در باب انگیزه اشعار مجموعه افسون شیوا، داستان جالبی دارد به این شرح که، بر اثر خواندن باگاووات پوران (مجموعه داستان‌های قهرمانی ویشنو)، متوجه پاره‌ای شد که انگار بیانیه‌ای درنکوهش عوارض شهوانی است و بر آن شد که چیزی بنویسد اما نتوانست. او در این باب می‌نویسد:

گه‌گاه به آن می‌اندیشیدم اما باز نتیجه‌ای نداشت و بر آن شدم که از نوشتن منصرف شوم. اما پس از یکی دو سال، سحرگاه روزی حالتی از نوع الهام موسیقایی - موسیقی کلیسایی - به من دست داده ناگهان، بی‌آنکه بخواهم، تمام شعری که آن اندازه به آن اندیشیده بودم تراوش سر گرفت و دیگر نمی‌توانستم آن را از سیلان باز دارم و دو شبانه‌روز هر جا که رفتم همراهم بود و من به تدریج آن را به روی کاغذ آوردم و آن، بدین‌سان، درازترین شعری شد که سروده‌ام با حدود هفتصد سطر. (Lahor, 1909, p. 31)

سپس لاهور این قطعه شعر را به لوگنت دو لیل نشان داد که، از آن، بسیار خوشش آمد و گفت: «من هم به این فکر بودم اما شما پیشدستی کردید» (Ibid). معروف است که چون لاهور، در مجموعه اشعار پاراناسیان، پاره‌ای از سروده‌های خود را منتشر کرده بود، کسانی او را مرید لوگنت دو میل می‌شناختند و خود لاهور، با آنکه برای این شاعر احترام بسیاری قایل بود، همواره می‌گفت که هیچ‌گاه مرید کسی نبوده است. (Ibid)

لاهور، پس از وفات مادر، رشته حقوق را رها کرد و به رشته پزشکی روی آورد زیرا رشته حقوق کنجکاوای فکری ذهن ناآرامش را راضی نمی‌کرد. او می‌نویسد:

به روی دریا، بارها شده است که، با اندیشه خود، درون آبها فرو روم و مستغرق آن شوم که در ژرفنای ناشناخته دریا چه می‌گذرد. ما بر روی خاک زندگی می‌کنیم و معمولاً از آنچه در اعماق می‌گذرد بیخبریم حتی جویای آن نمی‌شویم. آنچه در ژرفنای پدیده‌ها می‌گذرد و

چند و چون آنها مرا به سوی خود می خواند. (Ibid)

به نظر لاهور، شاعر واقعی کسی است که در برابر پدیده های این جهان به شگفت آید و جويا و کنجکاو گردد: شاعر کسی است که، با آزادی کامل، به سوی هر آنچه بتواند برای او پاسخی بیاورد برود و، سرانجام، آن را می پذیرد که به نظرش درست آید. جزم اندیشی با سرشت اندیشه او کاملاً بیگانه است و وفاداری به اندیشه و شهود خود از ویژگی های او است.

لاهور، در حسب حال خود، کوشیده است مراحل تحوّل اندیشه اش را بنمایاند. وی هرگز به هوای پی افکندن دستگاه فلسفی خاصی نیفتاده و، چنانکه گفته، خطّ مشی او نبرد خیر در برابر شر بوده است. او همواره خواسته است با خدمات پزشکی و فعالیت های اجتماعی خود زندگی را برای هموعان خود زیباتر و شیرین تر سازد. گرایش او به مواضع فکری غزالی از این رو بود که او نیز پاسخ غایی پرسش های خود را در فلسفه ها نمی جست و، در سال های آخر عمر، به تصوّف و عرفان به معنای وسیع آن روی آورده بود. اندیشه لاهور به ویژه آنجا رنگ و بوی شرقی می گیرد که برای حکم عقل اعتبار مطلق نمی شناسد. او می نویسد:

شما فرزندان عشق و سودا که در صحراها به سر می برید و از آتش و شور آن گرمای حیات برمی گیرید، ضعیفان راه عقل را نیرو و قوّت ببخشید و جنونتان را نثار عاقلان کنید. در بازار این جهان، شما خوشحالانید که شهامت و جرئت می آورید و رنج را به جان می خرید. (LAHOR, 1896, pp. 76-77)

آزادی اندیشه لاهور در آفرینش ادبی او نیز جلوه گر است. شعر، در نظر لاهور تنها دستاویزی برای بیان اندیشه های او است. تراوش آزاد آن ذهنی است که به بینش خود وفادار مانده است. مالاومه در نامه ای به وی می نویسد:

مشرق زمینی که وصف می کنی سراسر از وجود خودت برمی آید؛ زیرا تو همینی و کاری که کرده ای تنها این است که به افکار خودت رنگ حسرتی بوم گریز زده ای. (LAHOR, 1959, p. 122)

در چندین قطعه از سروده های لاهور، مایه ای از «دریا» جا خوش کرده است. در واقع، دریا، با وسعت و بیکرانگی، گریزگاهی است به سوی فضاهاى دیگر. لاهور، در یکی از آثار پیش از آشنائی با مشرق زمین خود، معشوقه اش را در کاخی می نشاند که رو به دریا

دارد و تنها عقاب‌ها به آن دسترسی دارند. این فضا را چنین به وصف درآورده است:

در چشم‌انداز، دریا گسترده است و، در بالا، آسمان و، از هر سو، فضاهاى بیکران. صدای هیچ آدمیزادی به گوش نمی‌رسد؛ تنها صدای دریای بیکران است و عقاب‌های بلند پرواز. در تالاری از سنگ خارای سیاه، تاریک و زمخت، پر از جنگ‌افزارهای قدیم، معشوقه‌ام رو به روی دریای بیکران نشسته است، با چشمان لاجوردیش که بیکران‌تر از دریا می‌نمایند... زمان را به فراموشی سپرده‌ایم، چه بسا مرده باشیم؛ اندیشه‌ام دیگر به جایی نمی‌رسد. همین قدر می‌دانم که تنگی و تاریکی دنیا دیگر بر حواس من فشاری نمی‌آورند... دیگر روحم آزاد است و از بیکرانگی دریا به بیکرانگی چشم‌هایش رو می‌گرداند. (Caselli, 1865, p. 143)

بیکرانگی دریا، پرواز بلند عقاب، و خلوت کاخ نمودار آزادی بی‌حد و مرزی است

که شاعر در هوای آن است.

اریک فروم می‌نویسد:

اگر شخص خود را از دل‌بستگی دردمدانه به مادر، خانواده، و ملت جدا نسازد، اگر همان بستگی بچگانه را نسبت به پدر یا هر قدرت دیگر کیفر و پاداش دهنده حفظ کند، هرگز نمی‌تواند به عشق کامل‌تری که عشق به خداست برسد. آنگاه دین او همان دین مراحل اولیه است که، در آن، خدا یا مادری است حمایت‌کننده و یا پدری پاداش و کیفردهنده. (فروم، ص ۱۰۴)

بی‌اعتقادی بس دشوار است چرا که آزادی است و غرض از آزادی خودسری است و طبعاً مستلزم مسئولیت - مسئولیت معنی دادن به زندگی که تنها «شیوه زندان بلاکش» است برای رسیدن به دوست. لازمه جسارتی که لاهور در این راه نشان می‌دهد خردمندی است؛ چون اخلاقیات و نوعدوستی و نیاز به تصویری از لایتناهی و بقای ازلی و ابدی را که جوهره همه ادیان است حفظ می‌کند و آن را در فعالیت‌های اجتماعی متبلور می‌سازد. همچنین، ضمناً به اعتباری، بسیاری از نوشته‌های لاهور التقاطی است؛ چون لاهور آنچه را به اندیشه خود نزدیک می‌یابد برمی‌گیرد. در شعری از او با عنوان «مواجید جلال‌الدین»، که در مجله پاراناس معاصر چاپ شده است، خدا با شاعر چنین سخن می‌گوید:

هریک از شما، شعاع‌های پراکنده، می‌تواند بگوید

که خود، در روزگاران پیشین، آفریدگاری بوده است!

من کل هستم و شما ذرات منید

شما به سان شراره‌هایی از من برمی‌آید

پس، ای ارواح آتشین، دوست بدارید، بدرخشید، و بسوزید،
سپس به من بازگردید و به خدائی برسید
در آنجا، به اسرار هستی دست خواهید یافت
و خواهید دید که زندگی و مرگ استحاله‌ای بیش نیست.

از وجود واحدی که نه آغازی دارد و نه پایانی. (پارائاس معاصر، ص ۶۶)

چنانکه پیداست، شعر، در ابیات پایانی، در مایه عرفان اسلامی است با رنگ و بویی
از آیین هندو.

شاهد دیگر ستایش شاعر است از فلسفه رواقیون و، بی نیازی از پناه بردن به هرچه
جز خود در شعری با عنوان «شکوه پوچی»:

از چه تبار بی نظیری اند رواقیون با آن نیروی هراس انگیز پرهیزا گویی «سزار ژم همچون
ژوپیتر خون آشام بر روی خاک»، «با ژوپیتر همچون سزار ژم در آسمان‌ها»، همدست
شده است. به کجا بگریزیم، به کجا پناه بریم؟ پناهگاهی جز درون خود نداریم. آدمی، در جان
خویش، دنیائی از باورهای پاک تواند ساخت که او را از هر آنچه واقعی است تسلی دهد. آری،
روح آدمی آزاد است. چه قدرتی توان آن دارد که این آزادی را از او بریاید؟ نه آسمان‌ها و نه
جهان خاکی توان آن دارند که او را از انصاف و دادگری بازدارند. (Lahor, 1909, p, 152)

هرچند کازالیس به نوعی فلسفه رواقی معتقد است، و یا، به عبارت دیگر، برخی
از جنبه‌های فلسفه رواقیون همچون «ترحم، نیکی، بزرگواری، عشق، فداکاری، حُجب و
حیا، تسلط بر خویشتن، پاکی، آرامش روان و قداست زندگی» را قبول دارد (Ibid, p. 245).
لاهور نمی‌تواند پذیرای این فلسفه در تمامیت آن باشد زیرا، در نظر او، طبیعت خیر
مطلق نیست، در حالی که، به قول او،

تقوا و پرهیزگاری موجب رهایی و رستگاری است و آدمی بی‌آن به توحش بدوی فرو می‌گلتد
و یوغ غرایز خود را گردن می‌نهد. اینکه رواقیون می‌گویند تقوا به آزادی رهنمون است درست
است اما آیین در آنجا با تفکر ما نمی‌خواند که طبیعت را خیر مطلق می‌پندارند و آدمیان را
به آن فرامی‌خوانند که دعوت طبیعت را اجابت کنند، در حالی که ما طبیعت را بذاته بی تفاوت
یا غیر اخلاقی می‌شناسیم. (Ibid, p. 21)

کنار گذاشتن وسایل اشتغالات متعدد از جمله زبان‌های یونانی و لاتینی، مذاهب
خانوادگی، تحصیل در رشته حقوق پیش از ورود به رشته پزشکی همچنین جدایی

از معشوقه ایام جوانی حاکی از آن است که هانری کازالیس، بیش از اثبات، گرایش به نفی و بیش از کسب و اخذ، نیاز به خودیابی و به کنار نهادن الزامات و تحمیلات بیرونی داشته است. وی فرصت آن یافت که آنچه را بدان نیاز داشت آزادانه انتخاب کند. در جوانی، از ازدواج با دختر انگلیسی معشوقه خود سرباز زد چون، برای زندگی آسوده‌تر و کار پرثمرتر، تنهایی را برتر می‌شمرد. او به مالارمه می‌نویسد: «کسی چه می‌داند، شاید در تنهایی بهتر راهم را پیدا کنم و بیشتر پیش روم» (Mallarmé 1959, p. 78). تنها کسی می‌تواند به این آزادی دست یابد که از پاسخ دادن به مطالبات و توقعات بیرون از خود فارغ شود، به خود بازگردد و خود را آنچنان که هست بپذیرد. تنها در این صورت است که خواهد توانست این پذیرش را گسترش دهد و دیگران را نیز همان‌گونه که هستند بپذیرد و دوست بدارد. ژان لاهور در مجموعه رباعیات غزالی می‌سراید:

چه را بیشتر آرزو توانی کرد

از دوست داشتن، از عشق بی‌سر و پاگشتن، از بی‌اندازه دوست داشتن،

تا بتوانی تیره‌روزانی را که می‌بینی تسلی دهی،

کسانی را که روحشان تشنه است و شکمشان گرسنه. (Lahor, 1909, p. 134)

در فرهنگ غربی همچنین در بسیاری فرهنگ‌های دیگر، این نظر که عشق به خود، در حقیقت، نوعی خودخواهی است سابقه طولانی دارد. قضاوت اعتباری فروید نیز درباره عشق به خود منفی است (فروید، ص ۷۶). عشق به خود، در نظر وی، به مثابه خوددرفیفتگی و بازگشت «لبیبدو» به سوی خود است. در این طرز تفکر، از خودگذشتگی فضیلت شمرده می‌شود. اما در مشاهدات روانشناختی تازه‌تر، فرضیه مغایرت عشق به خود و عشق به دیگران تأیید نمی‌شود.

لاهور این فرصت را یافت که به آزادی و اختیار در اعمال خود دست یابد. هانری موندور^۷، گردآورنده مکاتبات مالارمه، درباره کازالیس، می‌نویسد:

او معشوقه‌اش را دوست می‌داشت اما از شغل خود (وکالت در دادگاه‌های تجدید نظر) بیزار

بود. (Mallarmé 1959, p. 117)

ژان لاهور، پس از تردیدهای بسیار، سرانجام به رشته پزشکی وارد و از معشوقه‌اش

7) Henri Mondor

جدا شد. سپس، به الجزایر سفر کرد و، در آنجا، دو ماه به گشت و گذار گذراند. وی، پس از پایان دوره تحصیلی پزشکی، با خانمی ازدواج کرد که مانند خود او بورژوا بود. کازالیس، در عین آزادی، راه و رسم بورژوائی را در زندگی خانوادگی حفظ کرد. مادرش مخالف ازدواج او با دختر انگلیسی معشوقه‌اش بود و، از این رو، تصمیم او را به یک سال اقامت در استراسبورگ تأیید می‌کرد.

دلیل نزدیکی ژان لاهور به اندیشه‌های شرقی این بود که وی به یافته‌های خود وفادار می‌ماند و پیروی از عقاید مسلط زمان خود را بر نمی‌تافت. وی به این مشرب رواییون گرایش داشت که تقوا آدمی را به آزادی می‌رساند اما برای دست یافتن به تقوا به اراده نیاز است. ژولف اتو، عالم علم کلام و الاهیات آلمانی در معنی تقوا می‌گوید که آن، به جای بر شمردن صفات خداوندی، نهادینه کردن آنها است در درون خود و عمل کردن به آنها و تفکر درباره آنها. (Otto, 1996, p. 141)

هانری کازالیس ابتدا به دنبال یافتن حقیقت رفت و، در هر مکتب و مذهبی، آنچه را به مذاق فکری خود یافت برگزید. وی بر آن است که، با عمل به آنچه نیکوست، باید به نیکویی معنا بخشید. او در این باب می‌نویسد:

حتی اگر همه چیز اتفافی و تصادفی رخ دهد، تو لاقلاً بی‌هدف عمل مکن. همین آگاهی کافی تواند بود که آدمی عدالت را از نو بنیاد بنهد و، در دنیایی ناعادلانه، به آفرینش نظم و اخلاقیات مبادرت کند. (Lahor, 1896, p. 193)

کازالیس به پیشرفت‌های علمی و پزشکی امید بسته بود که در خدمت نسل‌های آینده و پروردن انسان‌هایی سالم و جمیل و قوی باشد. او، در این باب، کتابی با عنوان علم و ازدواج نوشت، و، در آن، توصیه کرد زوج‌ها پیش از ازدواج آزمایش شوند که حامل بیماری‌های ارثی نباشند. وی، در اینجا نیز، به «عزم و اراده انسان آزاد و آگاه» توجه نشان می‌دهد. (Lahor, 1909, p. 32)

اریک فروم می‌نویسد:

اگر خود را دوست داری، دیگران را نیز مانند خود دوست داری. تا وقتی دیگران را کمتر از خود دوست داری، در دوست داشتن خودت هم موفقیت واقعی کسب نکرده‌ای. ولی اگر خودت و همه را به یک اندازه دوست بداری، آنگاه همگی را به منزله یک شخص دوست

خواهی داشت و آن هم خداست هم انسان. بنابراین، آن کسی درستکار و بزرگ است که، ضمن دوست داشتن خود، همه را به تساوی دوست بدارد. (← فروم، ص ۸۳)

با مرور کوتاهی در آثار و اندیشه‌های ژان لاهور، درمی‌یابیم که وی زندگی مادی را ارج می‌نهد بی‌آنکه از گذرا بودن پدیده‌های ملموس غافل بماند. نیهیلیسم او، بی‌آنکه به یأس مطلق بینجامد، مبدأ مبارزه به ضدّ پوچی و بیهودگی است و به او امکان می‌دهد که به زندگی خود معنا بخشد. معنایی که تنها با تقوا و فضیلت‌های اخلاقی به دست می‌آیند. نوعدوستی، نیکوکاری، ملایمت، بخشش و، بیش از همه، نیت پاک است که اعمال آدمی را به خلوص و اصالت می‌رساند.

لاهور با اندیشه‌های شرقی و غربی، هر دو آشناست و، در آثارش، بیشتر با اندیشه‌های شرقی سنخیت دارد. مشرق‌زمین به لاهور چه آموخته است؟ پاسخ این سؤال را در پیامبر اثر خلیل جبران می‌یابیم:

دانیان به سوی شما آمدند تا از دانائی خود به شما بدهند. من آمدم تا از دانائی شما چیزی بگیرم و اکنون به چیزی رسیدم که از دانایی بالاتر است و آن آتشی است در شما که، هر آن، از خود شعله‌ور می‌شود. (GIBRAN, 1956, p. 56)

این آتش شعله‌ور همان اندیشه‌ی انسانی است که در میان انسان‌ها، به رغم تعلقشان به فرهنگ‌ها و زبان‌های گوناگون، مشترک است.

منابع

- فروم، اریک، هنر عشق ورزیدن، ترجمه پوری سلطانی، انتشارات مروارید، تهران ۱۳۸۰.
- CASELLI, J. (Henri Cazalis) (1865), *Vita Tristis*, Paris: A. Lacroix.
- GAUTIER, Th. (1966), *Le Roman de la Momie*, Préface par Geneviève van den Bogart, Paris: Garnier-Flammarion.
- GIBRAN, Kh. (1956), *Le Prophète*, Paris: Casterman.
- LAWRENCE, J. (1972), *Henri Cazalis, Son œuvre, Son amitié avec Mallarmé*, Paris: Nizet.
- LAHOR, J. (1888), *Histoire de la littérature Hindoue: les Grands Poèmes Religieuses et Philosophiques*, Paris: G. Charpentier.
- (1896), *La Gloire du Néant*, Paris: Alphonse Lemerre.

— (1959), *L'illusion*, Paris: A. Lemerre.

— (1909), *œuvres choisies*, Préface de S. Rocheblave, Paris: Librairie des “Annales Politiques et littéraires”.

Le Parnasse Contemporain, tome III, 1876, Genève, slatkine reprints, 1971.

MALLARMÉ S. (1969), *Correspondance, Tome II*, (1871-1885), Recueil, Classée et annotée par Henri Mondor, Paris: Gallimard.

NEVAL, G. (1961), *œuvres II* (Contient Voyage en Orient), Édition Présentée, établie et annotée par Albert Béguin et Jean Richer, Paris: Gallimard.

ОПО, R., (1996), *Mystique d'Orient et Mystique d'Occident*, Paris: Payot.

□

